

منع بازگونه نمایی معنای روشن قراردادها

دکتر محمد صالحی راد

عضو معاون دیوان عالی کشور

مقدمه:

۱- هرچند مقنن، فرجامخواهی را از «طرق فوق‌العاده شکایت از احکام» برشمرده است اما این طریق را از دیگر طرق شکایت از احکام وجوه فارق‌ه‌ای است که بارزترین آن، شکلی بودن رسیدگی در دیوان عالی کشور است: این مرجع، علی‌الاصول، نه مکلف به رسیدگی ماهوی بلکه مأخوذ به بررسی و بیان انطباق یا عدم انطباق رأی فرجامخواسته با قانون است. در صورت تأیید انطباق، رأی را ابرام و الاً آن را نقض و پرونده را جهت رسیدگی مجدد به دادگاه تالی ارسال می‌نماید. براین اساس، اگرچه نتیجه نظارت دیوان عالی کشور متضمن تأمین منافع یکی از طرفین پرونده نیز تواند بود، اما عمده‌ غرض از رسیدگی پرونده در این مرجع، پاسداری از حسن اجرای قوانین در جهت استقرار امنیت قضایی است.

۲- یکی از موارد نقض احکام در دیوان عالی کشور آن است که دعوی ناشی از

قرارداد بوده و حکم با تحریف مفاد صریح و روشن آن صادر شده باشد. در این زمینه ماده ۵۴۶ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۲۵ شهریور ماه ۱۳۱۸ با عباراتی کم و بیش رساننده مقصود، مقرر داشته بود: «اگر در دعوایی که از قرارداد ناشی شده به مفاد صریح سند و یا به قانون و آیین نامه متعلق به آن قرارداد معنی دیگری داده شود، حکم یا قرار صادر در آن خصوص نقض می شود.»

اما، دریغاکه با گذشت شش دهه از آن تاریخ، مفاد ماده یاد شده، در ماده ۳۷۴ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در بخش مدنی،^(۱) به صورتی مسموخ چنین منعکس گشته است: «در مواردی که دعوا ناشی از قرارداد باشد، چنانچه به مفاد صریح سند یا قانون یا آیین نامه مربوط به آن قرارداد معنای دیگری غیر از معنای مورد نظر دادگاه صادرکننده رأی داده شود. رأی صادره در آن خصوصی نقض می گردد.»

منصرف از ایرادات بسیاری که بر قانون مرقوم وارد است، سهل انگاری در تنظیم این ماده چنان است که متعلم حقوق، اگر که از جهت و نحوه نظارت دیوان عالی کشور در این خصوص بی خبر باشد، با قرائت آن سردرگم شده و در تشخیص ناظر و تعیین منظور با ابهام مواجه خواهد گشت. در واقع، در متن قدیم، فاعل انتساب معنایی دیگرگونه به مفهوم صریح قرارداد، دادگاه صادرکننده رأی است و مرجع نقض رأی صادره بر مبنای معنای محرف، دیوان عالی کشور. اما متن جدید (ماده ۳۷۴)، به لحاظ اشتغال بر عبارت زاید «غیر از معنای مورد نظر دادگاه صادرکننده رأی»، گنگ و مبهم می نماید. چه اگر در امر انتساب معنا، تصور مرجعی جز دادگاه صادرکننده رأی ممکن باشد، نتیجه، باز گرفتن سلاح نظارت از دیوان عالی کشور خواهد بود زیرا حاصل این فرض آن است که، دیوان عالی کشور پاسدار همواره آرای دادگاههاست. چنین تفسیری نقض غرض و یکسره خطاست. اگر هم منتسب معنایی دیگر به عبارات صریح قرارداد، خود دیوان عالی کشور

انگاشته شود (که ظاهراً با عنایت به جمله: مفاد صریح سند...، مندرج در صدر ماده، چنین تصویری منتفی است)، مفهوم ماده آن خواهد شد که به صرف امکان انتساب هر معنایی به قرارداد - به جز معنای مستنبط دادگاه - رأی صادره در خور نقض است، که این تفسیر هم مردود است.

برای رفع ابهام از مدلول این ماده شایسته آن است که چرایی و چگونگی نظارت دیوان عالی کشور بر دعاوی ناشی از قراردادها به اجمال بازنموده شود. این امر مستلزم بیان اساس قانونی نظارت دیوان عالی کشور بر نحوه کشف تعهدات قراردادی است. (فصل اول). در پرتو این تبیین، ضرورت تفسیر قراردادها (فصل دوم)، و گستره نظارت دیوان عالی کشور بر امر تفسیر هم مشخص خواهد شد (فصل سوم).

فصل اول

اساس قانونی نظارت دیوان عالی کشور

در اساس نظارت دیوان عالی کشور بر دعاوی ناشی از قراردادها، باید به این سؤال پاسخ داد که اگر این نهاد، آن‌گونه که بیان شد، نه دادگاهی ماهوی بلکه مرجعی حکمی است، چگونه بر نحوه کشف تعهدات قراردادی نظارت می‌نماید. در واقع، اگرچه به تعبیری عام، قرارداد، قانون حاکم بر روابط متعاقدین است اما ارزش قضایی آن با قانون به معنای خاص برابر نیست: قانون مقررهای کلی و مبین اراده عموم است حال آنکه قرارداد ناشی از توافق چند اراده و تأمین‌کننده منافع اشخاصی معدود است. مضافاً آن که صحت قرارداد، خود در گروه انطباق آن با مقررات قانون است. پس قرارداد را نمی‌توان همسنگ قانون دانست و براین اساس راهی برای نظارت دیوان عالی کشور بر دعاوی ناشی از تفسیر آن گشود.

پاسخ آن است که هرچند قرارداد ناظر به روابط طرفین آن است اما قانون، لازم‌الاتباع بودن تعهدات ناشی از آن را تضمین نموده است. لذا اگرچه کشف تعهدات قراردادی

امری موضوعی و برعهده دادگاه است، اما عدم پایبندی دادگاه به مفاد صریح قرارداد، نادیده‌انگاری تعهدات برآمده از عقد است و این امر به معنای تخطی از قانونی است که تعهدات ناشی از قراردادها را لازم‌الاتباع می‌داند. لذا نظارت دیوان عالی کشور بر این امر، با عنایت به اصل قانونی یاد شده، نظارت بر حسن اجرای قانون است.

در واقع، هرچند قرارداد وسیله‌ای مهم در تأمین نیازهای انسان است، اما اهمیت آن نه به لحاظ اشتغال بر حقوقی به نفع متعهدله، بلکه در اطمینان از حمایت قانون در جهت استیفای آن حقوق است. به بیانی دیگر، به صرف انعقاد قرارداد، نیل به حقوق مقرر در آن ممکن نمی‌گردد، بلکه تحقق آن خواستها به لحاظ الزام‌آور بودن تعهدات ناشی از قراردادهاست.

مستند قانونی لازم‌الاتباع بودن تعهدات ناشی از قراردادها، علاوه بر ماده ۱۰ قانون مدنی،^(۱) ماده ۲۱۹ همان قانون است. مطابق این ماده «عقودی که بر طبق قانون واقع شده باشد، بین متعاملین و قائم مقام آنها لازم‌الاتباع است مگر این که به رضای طرفین اقاله یا به علت قانونی فسخ شود».

اما از آنجا که اغلب حقوقدانان، از این ماده، اصل لزوم قراردادها را استنباط نموده‌اند،^(۲) شایسته آن است که نخست تفاوت این دو مفهوم از یکدیگر باز نموده شود (الف)، سپس در جهت تحکیم اساس قانون لازم‌الاتباع بودن تعهدات قراردادی، دلایل استقرار این قاعده بر ماده مرقوم برشمرده شود (ب).

الف: تفاوت اصل لزوم قراردادها و لازم‌الاتباع بودن تعهدات قراردادی

۱- «قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن را منعقد نموده‌اند در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد نافذ است».

۲- از جمله: دکتر سیدحسن امامی، حقوق مدنی، جلد اول، چاپ پنجم، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۳، ص ۱۶۱ و - ۲۳۰ دکتر حسین صفائی، حقوق مدنی، جلد دوم تعهدات و قراردادها، نشریه مؤسسه عالی حسابداری، تهران ۱۳۵۱، ص ۱۷۵ - دکتر حبیب‌الله طاهری، حقوق مدنی، جلد دوم، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۶۷- سیدعلی حائری شاه‌باغ، شرح قانونی مدنی، جلد اول، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۹۸

می‌دانیم که عقود به حسب امکان فسخ آن از طرف متعاقدين، به عقد لازم و جایزه قابل تقسیم‌اند. مطابق ماده ۱۸۵ قانون مدنی: «عقد لازم آن است که هیچ‌یک از طرفین معامله حق فسخ آن را نداشته باشد مگر در موارد معینه» و «عقد جایز آن است که هر یک از طرفین بتواند هر وقتی بخواهد فسخ کند».^(۱)

اصل لزوم یکی از احکام ثابت عقود و از اصول عقلایی منطبق با نیازهای جامعه است. مطابق این اصل، در صورت شک در لزوم یا جواز عقد، به لزوم آن حکم خواهد شد. پس چنانچه تردید شود که عقدی که واقع شده، از نوع لازم است یا جایز، باید آن را حمل بر لزوم نموده و به عدم جواز رفع آثار آن حکم نمود. همچنین اگر شک شود که آیا در عقد لازم، حق خیار نیز معین شده یا خیر، حکم به عدم خیار می‌شود تا خلاف آن ثابت شود.

در واقع، چون اختیار فسخ یکطرفه عقد، موجب تزلزل در روابط قراردادی و منافی امنیت قضایی و اقتصادی است اصل، لزوم قراردادهاست. با این حال بعضی مصالح ایجاب می‌کند که تعدادی از عقود، همچون وکالت، عاریه، ودیعه و مانند آن، در هر زمان و از سوی هر یک از طرفین قابل فسخ باشند.^(۲)

اما لازم‌الاتباع بودن تعهدات، ناظر به پایبندی به تعهدات در فرض عدم انفساخ یا اقامه قرارداد است. بدین لحاظ، بین لازم‌الاتباع بودن تعهدات قراردادی و اصل لزوم قراردادها تفاوت است: لازم‌الاتباع بودن تعهد، تکلیف به ایفای تعهد تا زمان بقای قرارداد است و اصل لزوم قراردادها، مبین عدم قدرت بر زوال عقد به عنوان منشاء تعهد. به بیانی دیگر، لازم‌الاتباع بودن، معطوف به تعهدات ناشی از عقد است اما اصل لزوم، ناظر به ناممکن بودن فسخ یکطرفه اصل عقد. پس عقد که یکی از منابع تعهد است - در

۱- موارد معینه مذکور در ماده عبارتند از: اقاله و استفاده از حق خیار، استفاده از حق فسخ مخصوص عقود جایز است.

۲- درباره منشأ لزوم و جواز، رک: دکتر محمد جعفر لنگرودی، دوره حقوق مدنی، حقوق تعهدات، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، ۳۶۹، ص ۱۳۶، شماره ۸۵ و بعد

حقیقت تعهد می‌تواند از منابع دیگری جز قرارداد هم ناشی شود- مظهر و منشاء تعهد است و مطابق قاعده لازم‌الاتباع بودن تعهد قراردادی، متعهد، با بقای منشاء، ملزم به اجرای آن است.

ب: دلایل نظارت ماده ۲۱۹ قانون مدنی بر لازم‌الاتباع بودن تعهدات قراردادی

سخن این است که تدوین‌کنندگان قانونی مدنی با علم به این که بعضی از عقود لازمند و بعضی دیگر جایز، در ماده ۲۱۹ به عنوان حکمی کلی، تعهدات ناشی از همه عقود را که دارای شرایط اساسی صحت عقد باشند، تا زمان دوام آنها، لازم‌الاتباع دانسته‌اند.^(۱) بدین ترتیب هر چند در عقد وکالت - به عنوان نمونه بارز عقود جایز - موکل می‌تواند در هر زمان وکیل را عزل نماید و این یک نیز می‌تواند با انصراف از ادامه وکالت، مبادرت به استعفاء نماید، لیکن مادام که عزل صورت نگرفته و قرارداد فسخ نشده است، وکیل مکلف به ایفای مورد وکالت است و باید تعهدات خود را در حدود وکالت انجام دهد.

در واقع ماده ۲۱۹ قانون مدنی به جهات ذیل نمی‌تواند مبین اصل لزوم قراردادهای باشد:

اولاً: اگر ماده مرقوم ناظر به بیان اصل لزوم عقود می‌بود، تدوین‌کنندگان قانون مدنی، در هنگام تعریف عقود معین و بیان شرایط و مقررات خاص حاکم بر هر یک از آنها،

۱- لازم‌الاتباع بودن تعهدات قراردادی منوط به صحت قرارداد منعقد است. برای آن که قراردادی صحیح تلقی شود باید که دارای شرایط اساسی مقرر قانونی باشد. مطابق ماده ۱۶۰ قانون مدنی «برای صحت هر معامله شرایط ذیل اساسی است:

۱- قصد طرفین و رضای آنها ۲- اهلیت طرفین ۳- موضوع معین که مورد معامله باشد ۴- مشروعیت جهت معامله». و مضافاً مطابق ماده ۶ آیین دادرسی مدنی، قرارداد نباید برخلاف نظم عمومی یا برخلاف اخلاق حسنه باشد والا در دادگاه قابل ترتیب اثر نیست.

صرفاً می‌بایستی عقود جایز را مشخص می‌نمودند و بقیه عقود را مشمول حکم کلی مقرر در ماده ۲۱۹ قانون مدنی قرار می‌داده و از مصادیق عقد لازم می‌دانستند. حال آن که قانون مدنی در مباحث مربوط به عقود معین، به لازم بودن بسیاری از عقود تصریح نموده است. از جمله در مبحث ضمان عقدی، ماده ۷۰۱ قانون مدنی مقرر داشته: «ضمان، عقدی لازم است و ضامن یا مضمون‌له نمی‌توانند آن را فسخ کنند...». همچنین، ماده ۷۳۲، در خصوص عقد حواله، مشعر بر این است که: «حواله عقدی است لازم و هیچ یک از محیل و محتال و محال‌علیه نمی‌تواند آن را فسخ کند...». همین تصریح در مورد عقد صلح و مضاربه و بسیاری از عقود لازم دیگر هم به عمل آمده است. امری که مبین آن است که ماده ۲۱۹ قانون مدنی در مقام بیان اصل لزوم قراردادها نبوده است.

ثانیاً: عبارت «مگر این که به رضای طرفین اقاله یا به علت قانونی فسخ شود»، مندرج در ذیل ماده، تناسبی با حکم اصالة اللزوم ندارد: جمله «مگر این که...» مفید استثنای امری از حکم کلی مذکور در قبل از آن است. اگر مفاد ماده مرقوم ناظر بر اصل لزوم باشد، مفهوم ماده، با عنایت به استثنای مزبور این خواهد شد که همه عقود لازم می‌باشند مگر این که به رضای طرفین اقاله یا فسخ شوند (که در این صورت از عقود جایز تلقی می‌گردند!). پیداست که چنین تفسیری خطاست. چه استثنای مرقوم به روشنی ناظر به اختتام زمان استقرار تکلیف به انجام تعهد بر متعهد است. به عبارت دیگر دلالت ماده یاد شده این است که تعهدات ناشی از کلیه عقود، اعم از لازم و جایز، مادام که عقد به رضای طرفین اقاله نشده یا به جهت قانونی فسخ نگردیده، الزام‌آور است.

ثالثاً: ارتباط ماده ۲۲۰ با ماده ۲۱۹ قانون مدنی نیز حاکی از دلالت ماده اخیر بر لزوم‌الاتباع بودن همه تعهدات قراردادی تا زمان بقای منشاء تعهد است و نه اصل لزوم. چه از جمع دو ماده حاصل می‌شود که تکلیف عمل به تعهدات مصرح در عقد، جزئی از تکالیف متعاقدين است نه تمام آن: طرفین نه تنها مکلف به ایفای تعهدات مذکور در

عقد، بلکه ملزم به انجام کلیه نتایج عرفی و قانونی ناشی از آن هم می‌باشند. این است که ماده ۲۲۰ قانون مدنی مقرر داشته است: «عقود نه فقط متعاملین را به اجرای آن چیزی که در آن تصریح شده است ملزم می‌نماید بلکه متعاملین به کلیه نتایجی هم که به موجب عرف و عادت یا به موجب قانون از عقد حاصل می‌شود ملزم می‌باشند».

در این ماده عبارت «نه فقط... بلکه...» مفید عدم حصر تکالیف مقرر قبلی است. لذا ماده در مقام متمیم حکم مذکور در ماده پیشین و مفهوم آن است که تعهدات لازم‌الاتباع، صرفاً همان تعهدات مصرح در عقد نیست بلکه گستره تعهدات، بسی فراتر از آن بوده و مشتمل بر نتایج حاصل از عقد هم می‌باشد.

از جمله مأخذ شرعی لازم‌الاتباع بودن تعهدات، آیه مبارکه «یا أَيُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^(۱) است.

در این زمینه نیز برخلاف نظر عده‌ای که آیه مرقوم را مستند شرعی اصالة‌اللزوم پنداشته‌اند، به نظر می‌رسد که آیه، دلالت بر الزام و پابندی به تعهد، به شرط بقای منشاء آن، یعنی قرارداد، دارد نه لزوم عقد. همچنان که فاضل مقداد^(۲) در ذیل آیه افاده نموده است «وفاء به عقد عبارت است از قیام به مقتضای آن: پس اگر لازم باشد وفای به لزوم آن واجب است و اگر جایز باشد وفای به جواز آن».

پس ماده ۲۱۹ قانون مدنی که ترجمه و اقتباس از ماده ۱۱۳۴ قانون مدنی فرانسه است،^(۳) ناظر به لازم‌الاتباع بودن همه تعهدات، اعم از تعهدات ناشی از عقد لازم یا جایز بوده و دلالتی بر اصالة‌اللزوم، در صورت تردید در لزوم یا جواز عقد ندارد. یکی از نتایج لازم‌الاتباع بودن تعهدات ناشی از قراردادها آن است که در صورت بروز اختلاف میان متعاقدين، دادگاه باید اجرای دقیق آن تعهدات را تضمین نماید.

۱- آیه اول از سوره مائده.

۲- به نقل از استاد محمود شهابی، ادوار فقه، جلد دوم، انتشارات تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۲۸.

۳- حسب قسمت صدر ماده فوق «عقودی که مطابق مقررات تنظیم شده باشند برای متعاقدين حکم قانون را خوراهند داشت...».

بدین منظور، دادگاه باید قادر به تعیین تعهدات قراردادی و گستره آن باشد. مقصودی که نوعاً از طریق تفسیر حاصل می‌شود.

فصل دوم

تفسیر قراردادها

انعقاد قرارداد، جز از طریق الفاظ، و من جمله با اشاره و اعمال هم مقدور است.^(۱) در شرع اسلام نیز، همچنان که صاحب تحریر المجله بیان داشته، امامیه بر این امر متفقند که اشاره آخرس که مفهوم مقاصد او باشد همان مرتبه لفظ را دارد و برای انعقاد عقد کافی است.^(۲) با این حال، طریق متداول و معمول بیان ما فی الضمیر و انعقاد عقود، استفاده از کلام است. استعمال کلام می‌تواند به صورت مکتوب باشد یا شفاهی. اما مسأله تفسیر در اعم و اغلب موارد، ناظر به قراردادهای مکتوب است. چه اولاً: فرض حصول توافق شفاهی نسبتاً نادر است. ثانیاً: در خصوص قراردادهای شفاهی، در عین انتفای تفسیر، اختلاف طرفین غالباً راجع به بود و نبود قرارداد است.

برای تفسیر قراردادها دو روش عمده ذکر گردیده است. اولین روش که به روش تخصصی^(۳) موسوم است، ملهم از نظریه آزادی اراده است. در این روش، هدف قاضی کشف قصد مشترک طرفین است. اگرچه این نظریه قابل به امکان تحدید آزادی اراده بر اساس قوانین امری هم می‌باشد اما به موجب آن قاضی نباید بر این جنبه بیفزاید و دامنه تعهدات را مضیق یا موسع نماید یا برخلاف توافق طرفین، تعهدی را بر آنان تحمیل

۱- مطابق ماده ۹۲ قانون مدنی: «در مواردی که برای طرفین یا یکی از آنها تلفظ ممکن نباشد، اشاره که مبین قصد و رضا باشد کافی خواهد بود.» همچنین وفق ماده ۹۴ همان قانون: «الفاظ و اشارات و اعمال دیگر که متعاملین به وسیله آن انشاء معامله می‌نمایند باید موافق باشد به نحوی که احد طرفین همان عقدی را قبول کند که طرف دیگر قصد انشاء او را داشته است و الا معامله باطل خواهد بود.»

۲- محمد حسین آل کاشف الغطاء، تحریر المجله، جلد اول، مطبوعات مکتبه‌النجاح و مکتبه‌القیروزآبادی،

۱۳۵۹ هـ. ق، ص ۲۷

نماید.

روش دوم که موصوف به روش عینی^(۱) است بر مفاهیمی چون عدالت و عرف و قانون تکیه می‌کند. حسب این نظریه، قرارداد، صرفاً ابزاری برای تبادل اموال یا خدمات بین متعاقدین نیست، بلکه وسیله‌ای است در خدمت جامعه، پس محتوای آن نباید برخلاف مصالح عامه یا عدالت و حسن نیت باشد. در این روش توصیه می‌شود که قاضی، قرارداد را، نه بر اساس سعی در کشف قصد مشترک معدوم یا فرضی، بلکه بر اساس مفاهیم مذکور تفسیر نماید.

در واقع، این شیوه تفسیر با انتقاد از روش اول و بر این مبنا توسعه یافت که بنیان نهادن تفسیر بر قاعده‌ای که منحصرأ در جست‌وجوی کشف اراده مشترک باشد شیوه‌ای تصنعی است، چه در بسیاری از موارد چنین اراده‌ای موجود نیست. در صورت مواجهه با عبارتی مبهم، احتمال غالب آن است که هر یک از طرفین در صدد تفسیر آن عبارت مبهم به نفع خویش باشد. در این حالت طرفین قصد مشترکی ندارند تا مفسر در پی کشف آن باشد. همچنین در صورت بروز خلاء در قرارداد نیز جست‌وجوی راه حل بر مبنای اراده طرفین قرارداد عملی لغو است. زیرا اگر این مشکل در هنگام انعقاد قرارداد برای متعاقدین قابل تصور بود هریک می‌کوشید آن را در جهت متضمن نفع خویش حل کند. گاه حتی پیش آمده است که یکی از طرفین در هنگام انعقاد قرارداد مسأله‌ای را ناگفته باقی گذاشته، چرا که گمان می‌کرده است که صرف طرح حل مسأله در آن زمان موجب به هم خوردن توافق می‌شده است. در این موارد سعی در کشف قصد مشترک طرفین، جست‌وجوی پیشگویانه اراده‌ای فرضی است. پس مفسر باید بیش از سعی در کشف قصد مشترک طرفین در این اندیشه باشد که دریابد چه چیز درست یا نوعاً معمول و متداول است.^(۲) به بیانی دیگر در مقابل ادعاهای متضاد طرفین قرارداد، نقش قاضی

1- Methode objective

2- F.TERRE .ph. SIMLER et Y.LEQUETTE, Droit civil, Les obligations, 5 éd. précis Dalloz,

نمی‌تواند جست‌وجوی اندیشه مشترک طرفین باشد بلکه نقش او عبارت است از انتخابی میان دو اراده یا انتخابی خارج از اراده‌ها.

با این حال، شک نیست که قرارداد ذاتاً محصول اراده متعاقدين است. چون چنین است تفسیر قرارداد، در مفهوم واقعی خود، منحصرأ عبارت است از کشف اراده مشترک طرفین قرارداد، زمانی که نحوه بیان و اظهار اراده معیوب باشد. در چنین حالتی، قاضی می‌کوشد که حجاب از قصد مشترک طرفین بگشاید و به بازاریابی آن در هنگام تنظیم قرارداد پردازد. آری گاه لازم است که خلاء قرارداد با قوانین ارشادی تکمیل شود یا مبتیاً بر مفهوم عدالت، گستره تعهدات قراردادی وسعت یابد. اما چنین اقدامی تکمیل و متمیم قرارداد است نه تفسیر آن. تفسیر به معنای خاص، ایضاح مبهم و پرده برداشتن از قصدی مستور، از خلال عبارات است.

چنانچه مفاد قرارداد مبهم باشد، مقنن فرانسوی نیز به عنوان نخستین دستورالعمل، توصیه به کشف قصد مشترک طرفین نموده است. مطابق ماده ۱۱۵۶ قانون مدنی فرانسه در قسمت تفسیر، «در قراردادها، باید پیش از توقف بر معانی ادبی عبارات در پی قصد مشترک طرفین بود» هرچند مجموعه دستورالعملهای این قانون در امر تفسیر، توصیه‌های ساده‌ای هستند لیکن ماده یاد شده واجد ارزشی چنان اساسی است که یکی از مؤلفین حقوقی آن را «اصل الاصول» نامیده است.^(۱)

در حقیقت، آنچه این ماده بر آن توصیه می‌نماید نه یکی از طرق تفسیر بلکه غایت از تفسیر است. چه تفسیر قرارداد، به معنای خاص، چیزی جز کشف اراده مشترک طرفین نیست. سعی در یافتن قصد مشترک طرفین هم وقتی مصداق می‌یابد که قرارداد به جهتی از جهات مبهم باشد. لذا جز در صورت ابهام قرارداد، محلی برای تفسیر آن نیست.

(۱) n°423 (ادامه پاورقی از صفحه قبل)

1- C.DEMOLOMBE, Traité des Contrats ou des obligations Conventionnelles en générat, t.2. Paris, p.4

نخستین وجه ابهام ناظر به معنای عبارتی از عبارات قرارداد است. در واقع، قرارداد مکتوب قایم به الفاظ است و الفاظ هم گاه رساننده مقصود نیستند،^(۱) زیرا، آنچنان که شاعری^(۲) به درستی و زیبایی، بیان داشته:

«کلمات کشیده می شوند،
از بارگران ترک برمی دارند و گاه می شکنند،
از فشار می لغزند، لیز می خورند و له می شوند،
از بی صراحتی می پلاسند و فرو می ریزند،
کلمات آرام و قرار ندارند.»

لذا قاضی برای درک مفهوم عبارات محتمل از معنای متعدد و تعیین پیوند میان واژه‌ها و استنباط خواسته‌ها، گاه ناگزیر از تفسیر قرارداد است. چه مقدمه اجرای قرارداد تشخیص مفاد و تعیین تعهدات حاصل از آن است.

اما ابهام و عدم صراحت تنها ناظر به معنای عبارتی از عبارات قرارداد نیست، بلکه گاه زائیده ساختار شکلی یا محتوایی قرارداد نیز تواند بود.

الف - ابهام در شکل

ابهام شکلی ناشی از شکل و صورت بیان اراده است. در میان این گونه ابهامات می‌توان از ابهام ناشی از بازنویسی دیگرگونه شرطی از شروط قرارداد نام برد. چنانچه بازنویسی دستی یک شرط با صورت اصلی آن متفاوت باشد قرارداد مبهم خواهد بود. به عنوان مثال اگر در یکی از دو نسخه قرارداد اجاره‌ای، زمان اختتام اجاره، دوازده ماه از تاریخ انعقاد قرارداد و در نسخه دیگر، ده ماه از آن تاریخ معین شده باشد، تعهدات

۱- لفظ در معنی همیشه نارسان زین پیمبر گفت: قَدْ كَلَّ اللِّسَانُ

مثنوی دفتر دوم/ ۳۷

۲- T.S. ELLIOT، تی.اس. الیوت، (برنت نورتون)، به نقل از ویلفرید هاجز، راهی نو در منطق، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۴، ص ۸

مستقر بر متعاقدین، برحسب پذیرش یکی از دو تحریر، متفاوت خواهد بود. همچنین، چنانچه در یکی از نسخه‌های قراردادی، متعهد انجام امری، شخص حقیقی و شرکت باشند و در نسخه دیگر، تنها شرکت متعهد به ایفای تعهد باشد، قرارداد از حیث تعیین متعهد، مبهم و نیازمند تفسیر است.^(۱)

همچنین گاه حذف و ابطال شرطی از شروط قرارداد می‌تواند موجب ابهام آن باشد. در واقع، گاه، قراردادی، ابتدائاً به نحوی جامع تنظیم می‌گردد اما حذف حلقه‌ای از زنجیره توافق، هماهنگی و ترتیب شرط مقدم یا مؤخر به شرط محذوف را می‌گسلد. به عنوان مثال حذف شرطی از قرارداد، که معطی حقیقی به یکی از طرفین است، موجودیت بند بعدی را، که در مقام تفصیل نحوه استفاده از این حق است، مختل می‌نماید. اینجا رسیدگی به دعوای ناشی از استفاده از حق مندرج در بعد از شرط محذوف، منوط به آن است که دادگاه بند غیر محذوف را محفوظ بدارد یا آنکه آن را به تبع شرط محذوف نادیده بینگارد.

ابهام مندرجات قرارداد تنها از شکل آن ناشی نمی‌شود بلکه ممکن است معلول ساختار محتوایی آن نیز باشد.

ب- ابهام ذاتی

ابهام ذاتی قرارداد ناظر بر بطن الامر و ناشی از عدم توافق میان مندرجات متن است. ابهام ناشی از تعارض میان شروط عام و خاص از آن جمله‌اند. این نوع ابهام، بیشتر در قراردادهای الحاقی رخ می‌نماید. این قرارداد نوعاً متضمن شروط چایی است و برای انطباق با شرایط ویژه هر شخص، شروط خاص دیگری به آن اضافه می‌گردد و گاه میان این دو شرط تعارض حادث می‌گردد. به عنوان مثال اگر در قرارداد بیمه‌ای، شروط

عمومی چایی مقرر دارند که قرارداد بعد از پرداخت نخستین مبلغ حق بیمه واجد اثر خواهد بود و شرط خاص دیگری، تاریخ دقیق شروع بیمه را از فردای روز امضاء قرارداد معین کند، در فرض تأدیه نخستین مبلغ حق بیمه در چند روز پس از تاریخ امضای قرارداد، دادگاه رسیدگی کننده به امر، در مقام طرح این سؤال خواهد بود که آیا خطر حادث در قبل از اولین پرداخت حق بیمه - و بعد از تاریخ اعتبار معین شده حسب شرط خاص - مشمول بیمه است یا خیر؟

لذا ملاحظه می شود که در موارد بسیاری، قراردادهای، به علل گوناگون، مبهم بوده و قاضی در جهت کشف اراده متعاقدین ناگزیر از تفسیر آنهاست. اما سؤال آن است که گستره نظارت دیوان عالی کشور بر این امر تا چه حدود است؟

فصل سوم

گستره نظارت دیوان عالی کشور

اعمال تفسیر، چنانکه گفته شد، جز به هنگام ابهام قرارداد روا نیست. پس قاعده متبع، عدم جواز صیقل کردن آئینه روشن است.^(۱) در واقع، چنانچه عبارات قرارداد، صریح در مقصود و کاشف از تراضی متوافق طرفین باشد، توسل به تفسیر صرفاً دست آویزی برای بازگونه نمایی مدلول قرارداد است. تحریف مفهوم واضح عبارات قرارداد نیز تخطی از اصلی قانونی است. چه قانون، تعهدات ناشی از عقود را لازم الاتباع دانسته است. پس ناپابندی دادگاه به معنای روشن قرارداد، نادیده انگاری قانون است و نقض رأی در این موضع، نقض آن به لحاظ عدم انطباق با قانون است.

بر همین اساس، دیوان عالی کشور فرانسه نیز از سال ۱۸۷۲، با منع تحریف مفاد قراردادهای صریح و روشن^(۲)، عندالاقضاء، احکامی را که تراضی و توافق طرفین عقد

۱- آئینه روشن که شد صاف و ملی جهل باشد بر نهادن صیقلی

را نادیده می‌گیرند، نقض می‌نماید. مستند قانونی دیوان عالی کشور فرانسه نیز در این خصوص، بند اول ماده ۱۱۳۴ قانون مدنی آن کشور است^(۱)، که در عبارتی موجز، عقود منعقدۀ وفق مقررات را در حکم قانون طرفین دانسته است. لذا، در حقوق فرانسه از یک سو، قضات بدون تخطی از ماده ۱۱۳۴، اختیار تام در تفسیر قراردادها را دارند و از سوی دیگر، تخطی تنها زمانی صورت می‌گیرد که قراردادی با معنای روشن به موقع اجرا گذاشته نشود.^(۲)

اگرچه ابهام و صراحت، مفاهیمی نسبی‌اند و معیاری عینی از روشنی مفاد قراردادها در دست نیست لیکن آن چه می‌توان گفت این که اگر قاضی با نگاهی عرف‌گرایانه قراردادی را صریح در مقصود یافت، مجاز به گسترش مفهوم عبارت روشن به زاید از آن یا تحدید و تضییق مفهوم عبارت نیست. چه این کار قلب طبیعت^(۳) و قرارداد و امتناع مبدل از اجرای آن است.^(۴)

با این حال چون غرض از تفسیر، کشف قصد مشترک متعاقدين است، این سخن بدان معنا نیست که قراردادهای واجد عبارات صریح و روشن مطلقاً بی‌نیاز از تفسیرند. چه وضوح عبارت غیر از وضوح اراده طرفین است. در واقع، هر واژه و تعبیری در ذات خود واضح است اما گاه دلایلی مثبت آن است که متعاقدين، مفهومی جز معنای روشن عبارات را اراده نموده‌اند. در این حال قاضی بدون مأخوذ بودن به معنای واضح عبارات عقد، مکلف به کشف اراده واقعی آنان است. اما چنین اقدامی مشروط به دو شرط است: اول آنکه، فرض بر این باشد که معنای واضح، همان معنای مقصود طرفین است مگر آنکه علتی، انصراف از آن معنا را موجه سازد.

2- Civ. 15 avr. 1872: D. p. 1872, I, 176

1- J.BORE, La Cassation en matière civile, 988, Sirey, n° 2306

2- G.MARTY, La distinction du fait et du droit, 1929, toulouse, sirey, n° 145, p. 298

3- Denaturatio

4- J. BORE, Encyc. Dalloz, Procédure civile, 1980, V° Cassation

دوم آنکه، در صورت تغییر مفهوم و تبدیل معنا، اسباب این امر در حکم بیان شود.^(۱) به عبارت دیگر در صورت عدم انطباق اراده واقعی و اراده اعلام شده، نظر سنتی بر این است که اراده واقعی، چنانچه قابل اثبات باشد، بر اراده اعلام شده مرجح است. این امر یکی از نتایج اصل استقلال اراده است.^(۲)

در حقیقت، همچنانکه بعضی از حقوقدانان بیان داشته‌اند: «عقد، عارت نیست. تراضی متقابل و متوافق دو طرف است. عقد از مقوله سخن نیست از مقوله نفسانیات است».^(۳) پس چون مشخصه عمده قرارداد، ایجاد آثار حقوقی با تراضی دو اراده است، برای تشخیص تعهدات ناشی از آن نمی‌توان جنبه شخصی قرارداد را نادیده گرفت. به این جهت است که هنگامی که بیان اراده براساس اشتباه صورت گرفته باشد، تعهدات حاصل از قرارداد زایل می‌شوند.

در صورت تحقیق چنین فرضی دادگاه می‌تواند، مبنیاً بر دلایلی اعلام دارد که عبارات قرارداد برخلاف وضوح ظاهریش، مبین اراده واقعی طرفین نمی‌باشد. این دلیل ممکن است از عدم تناسب عبارات قرارداد با هدف غایی منظور متعاملین، یا از بروز نتیجه‌ای بی‌معنا در صورت اجرای قسمت مورد اختلاف و مانند آن حاصل شود. به عنوان مثال، اگر قرارداد فروش ملکی، متضمن شرط جبران خسارت تفاوت احتمالی مساحت واقعی ملک و مساحت اعلام شده در مبایعه‌نامه بوده اما این تفاوت به میزانی باشد که اعمال

۱- عبدالرزاق احمد السنهوری، الوسط فی شرح القانون المدنی الجدید، جلد اول، مصادر الالتزام، داراحیاء

التراث العربی، بیروت، شماره ۳۹۱، ص ۶۰۱ و ۶۰۲

۲- در مقابل این نظریه، نظریه دیگری به نام «اعلام اراده» (Déclaration de volonté) مطرح گردیده و از آن، خصوصاً در آلمان و نیز از سوی بعضی از مؤلفین فرانسوی حمایت گردیده است. حسب این نظریه، در قراردادهای ارجحیت از آن اراده اعلام شده است، چراکه اگر بتوان قرارداد را به بهانه عدم انطباق اراده واقعی و اراده اعلام شده مورد تعرض قرار داد، به حق و به ثبات قراردادهای لطمه وارد خواهد شد.

(A. RIEG, Le rôle de la volonté dans l'acte juridique en droit civil français et allemand, th. strasbourg, 1961)

۳- دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی، دایرةالمعارف علوم انسانی، جلد سوم، منطق حقوق، کتابفروشی گنج

دانش، چاپ اول، ۱۳۶۱، ص ۱۲۲۹، شماره ۱۱

شرط، منتهی به بدون ثمن شدن قرارداد گردد، دادگاه می‌تواند با تفسیر اراده طرفین بیان دارد که مساحت مندرج در سند، ناشی از اشتباه مشترک در هنگام تنظیم آن بوده است.^(۱)

این است که گاه عناوین قراردادها هرچه هم صریح در معنا باشد، کاشف از قصد مشترک طرفین قرارداد و مبین ماهیت حقوقی آن نیست و قاضی باید با عنایت به مجموعه مندرجات سند و رعایت اوضاع و احوال به کشف اراده بپردازد. در این زمینه، یکی از شعب دیوان عالی کشور، و با قبول اعتراض معترض، در قسمتی از استدلال ناظر به نقض دادنامه‌ای چنین آورده است: «مستند دعوا خواهان قرارداد عادی مورخ ۱۳۶۸/۱۱/۴ تنظیمی در دفتر معاملات ملکی... است و علی‌رغم این که در صدر قرارداد و تعهدات و الزاماتی که طرفین به عهده گرفته‌اند و شرایطی را که مورد توافق قرار داده‌اند، به وضوح معلوم می‌دارد که قرارداد مذکور مثبت تحقق عقد بیع نیست، بلکه قولنامه و تعهد به انتقال و خرید و فروش است، زیرا... صرف به کار بردن عناوین اصطلاحات خریدار و فروشنده و مورد معامله و بهای آن در متن قرارداد موجب تحقق عقد بیع نیست... سند عادی مورخ ۱۳۶۸/۱۱/۴، صرفاً منعکس‌کننده توافق با بیع و مشتری در مبيع و قیمت آن است. الهایه صرف این توافق وافی به مقصود نیست بلکه با ايجاب و قبول است که معامله بیع به تمامی واقع می‌شود، و لذا در تشخیص ماهیت حقوقی قراردادی که مستند دعوا قرار گرفته، دادرسی بایستی خواسته مشترک طرفین را پی‌جویی نماید. وسیله‌ای که در این زمینه در اختیار دارد مندرجات قرارداد و مصرحات متن سند و الفاظی است که طرفین در تنظیم قرارداد به کار برده‌اند، با حمل آن به معانی عرفی و نهایتاً داوری عرف و اوضاع و احوال قضیه است. مصرحات متن سند و الفاظ استعمال شده در آن به وضوح تأیید می‌نماید که طرفین قولنامه تنظیم کرده‌اند و انجام

معامله را به حضور در دفتر اسناد رسمی... موکول نموده‌اند... بنا به مراتب،... دادگاه به قرارداد تنظیمی معنای دیگری داده که مورد نظر اطراف قرارداد نبوده...»^(۱)

بدین سان، جواز توسل به تفسیر یا نهی از آن در گرو ابهام یا صراحت قرارداد است و در این باب نیز بازشناسی معنای صریح از مبهم با دیوان عالی کشور است.

با این حال حق آن است که گفته شود، تقید به دلالت الفاظ، برازنده قراردادهای متعارفی است که طرفین در رد و قبول شروط قراردادی از امکانی کم و بیش برخوردارند. در این موضع، نظارت بر تحقق آنچه که متعاملین به رضا و اختیار پذیرفته‌اند عین درستی و انصاف است.

اما در شماری از قراردادهای الحاقی، گاه استقرار امنیت و تامین عدالت در آن است که مفسر، گامی از قالب الفاظ فراتر رود. در این قراردادها، یک طرف - آن که در موضع قدرت است - پردازنده محتواس و اطراف دیگر - که جمعی کثیرند - بی امکان چون و چرا، پذیرنده آن. اینان برای بهره‌مندی از خدمت یا فرصتی که حق طبیعی آنان است، ناگزیر از تن در دادن به کل قرارداد با همه پست و بلند آند.

در موردی چنین، به دور از منطق و عدالت نیست که دیوان عالی کشور، فرابیش قانون، پا در میان نهد و منافع این خیل ضعیف را بیاید و به ملاحظه مصلحت عام، برگستره تعهدات متعهد توانمند بیفزاید و با این رویه، رگه‌هایی از زلال چشمه عدالت را به جویبار تیره قرارداد روان سازد.

۱- علل نقض آراء حقوقی در دیوان عالی کشور، «به اهتمام بدالله بارگیر»، انتشارات ققنوس، چاپ اول، ۱۳۷۶، شماره ۳۹، ص ۶۱ و ۶۲